

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض شد در بحث روایات اخبار علاجیه به تعبیر آقایان یا به تعبیر حتی خود مرحوم آقای بروجردی، ما یعالج به تعارض الروایات، باب ششم، ما یعالج به تعارض الروایات، عرض شد اصولا این بحث تعارض به این صورت اولین بار که ما داریم از زمان امیرالمومنین راجع به احادیث رسول الله است، در این کتاب سلیم ابن قیس آمده، در کافی هم آمده است. در آن جا حالا نکته اساسیش بحث راجع به سند و اینها نیست. نکته اساسیش این است که امام سلام الله علیه از زاویه حجیت وارد بحث نمی شوند که مثلا این حدیث هم حجت و آن حدیث هم حجت، این را ترجیح بدهیم، اصولا از این زاویه وارد بحث نمی شوند. به اصطلاح بنده از زاویه حقیقت و واقعیت وارد بحث می شوند و حالا تعبیر دیگری بکنیم، از زاویه بررسی شاخه ای حدیث وارد نمی شوند، ریشه ای حدیث وارد می شوند یعنی می آیند آن ریشه اختلاف را پیدا می کنند، نه این که حالا که اختلاف شد چکار بکنیم؟ لذا فرمودند بعضی از این اصحابی که چیزی را نقل کردند بعضی هایشان دروغ گفتند، بعضی هایشان مطلب را نفهمیدند، بعضی هایشان منسوخ را فهمیدند، از پیغمبر شنیدند چون اهل مدینه نبودند، ناسخ را ندیدند، احاطه ای به کلمات رسول الله نداشتند، ببینید ریشه کار را می گوید نه این بحث که الان حجت است و چکار بکنیم؟

عرض کردیم این خودش یک بحثی است برخورد ریشه ای با روایات و با ادله یا برخورد شاخه ای، حالا چون در اصطلاحات حوزوی ما متعارف برهان لمی و إنی است ولی چون ما در این مسائل برهان را خیلی به کار نمی بریم همین تعبیر شاید بهتر باشد. علی ای حال دو جور برخورد هست و این دو روایتی که به امام رضا سلام الله علیه نسبت داده شده که یکی هم سندش معتبر است، محمد ابن عیسی نقل کرده است. امام هم در این جا و حتی خود یونس برخورد شاخه ای نکرده که این حجت و آن حجت و چکار بکنیم؟ برخوردی که شده برخورد ریشه ای است و این که اصولا مثلا در یک روایتش این بود که ما بیاییم خود حکم را نگاه بکنیم، حکمی که مضمون

روایت است، جزء فرائض است، جزء سنن است. در کتاب آمده، در سنت آمده، جزء سنن دائمی است، جزء سنن موقت است، جزء سنن الزامی است، جزء سنن ...، ببینید مسئله را از این راه حل می کنند نه این که دو تا حجت داریم چکار بکنیم و یونس ابن عبدالرحمن گفت نه من خودم به حضرت عرض کردم فرمودند اینها دروغ گفتند، دیگه حضرت نمی آید بگوید این حجت چکار بکن، می گوید اصلاً دروغ گفتند، اصحاب ابوالخطاب دروغ گفتند چون شواهد کاملاً واضح است که خط غلو با انحاء تفکرش، اگر خداوند توفیقی دارد یک وقتی راجع به انحاء تفکرات خط غلو باید صحبت جداگانه ای کرد، خط غلو با انحاء تفکرش تقریباً در جریان شیعه یک خط مثل حزبی می ماند، حالت گروهی است، یک گروه بسته ای است، اصولاً در روایات ما اگر که دقت بکنید بعضی از روایات یک حالتی مثل درون حزبی و گروهی از توش در می آید که اینها بیشتر مال خط غلو است. طبیعت خط غلو، البته جزء اساس خط غلو نیست، از لوازم وجود خارجی است، لوازم ماهیت هم نیست. در خط غلو این حالت هست و لذا ابو الخطاب و اصحاب ابوالخطاب کاملاً واضح است یعنی عرض کردیم مثلاً فرض کنید ابوالخطاب سال ۱۴۰، ۱۴۵ در کوفه کشته می شود، به ایشان یا به خطی که حالا بوده چون به هر حال این نسبت داده شده که نماز نمی خواندند، محرمات را اتیان می کردند، خب بلا اشکال با مقاومت ائمه، علمای شیعه، خود شیعه این خط منفی شد اما ما بعد ها اثر این را بعد از چهارصد سال هم می بینیم، خیلی عجیب است. یک طائفه ای از اسماعیلی ها که در ایران بودند در سال ۵۵۹، یکی از امرای فاطمی و اسماعیلی که در همین الموت بود به نام حسن ابن علی، حسن علی به قول خودشان. مولانا حسن به قول خودشان. این رسماً در الموت اعلام کرد که دور دنیا تمام شده، یک اصطلاحی دارند قیام قیامت، دور قیامت و دور قیامت شروع شده، تمام تکالیف را برداشت، نه نماز بخوانند، نه روزه بگیرند، بلا نسبت شراب بخورند، یک عبارت معروفی هم دارد که شما در دور سابق اگر شراب می خوردید حد جاری می شد ولی اگر حالا شراب نخورید حد می زنیم. اگر کسی شراب نخورد حد بر او جاری می شود، در دور قیامت به عکس شده است. علی ای حال هنوز هم این طائفه اسماعیلی ها همین طورند.

این حادثه بعد از فوت ابی الخطاب و سرکوب جریان تند غلو در کوفه چیزی در حدود چهارصد سال گذشته، حالا چطور شده این ها مخفی بودند، زیر کار بودند، همین خط یک دفعه رو به ظهور بگذارد، این خطی که حدود چهارصد سال بین شیعه بوده. حالا احتمالا عده ایشان شهرهای دور رفته بودند، به هر حال این پدیده را ما می بینیم، البته این مال کل اسماعیلی ها نیست، اسماعیلی های ایران. در همان زمان اسماعیلی های مصر هنوز مقید به شریعت بودند، هنوز هم هستند. همین که اصطلاحا بحره می گویند، بحره اسماعیلی های مصرند، البته اسماعیلی های مصر چند سال بعد از این تاریخ مضمحل شد، کلا خود خلافت فاطمی در مصر مضمحل شد. این ۵۵۹ بود، در ۵۶۷ یعنی هشت سال بعد اصلا کلا اسماعیلی های مصر از بین رفتند. زمان همان صلاح الدین ایوبی کل اسماعیلی های مصر از بین رفتند، اسماعیلی های ایران ۶۵۴ از بین رفتند یعنی بعد از این حادثه و إلا اسماعیلی های مصر هشت سال بعد از این حادثه اتفاق افتاد و اسماعیلی های مصر الانش هم که هست به شریعت مقیدند، نماز می خوانند، روزه می گیرند، این کارها را انجام می دهند. به حلال و حرام مقیدند به خلاف اسماعیلی های ایران.

علی ای حال کیف ما کان یک نکته عجیبی در این جهت وجود دارد یعنی انسان حس می کند این خط غلو مثل یک جریان روحی در تاریخ شیعه است. البته ان شا الله اگر فرصتی شد من این جریان را بهتر توضیح خواهم داد.

به هر حال خود بنده هم بنا شد که دیروز دیدیم این بحث طولانی است، چون مرحوم یونس ابن عبدالرحمن این را روی اصحاب امام باقر و امام صادق کشید ما گفتیم حالا که ایشان یک توضیحی داد یک توضیحی هم ما بدهیم، چه اصحاب امام صادق امثال عمار ساباطی و چه بعدی ها امثال ابن فضال و بعدی ها واقفیه، چون مرحوم یونس اینها را شرح نداد و ما می توانیم همین طور به دید واقعی و ریشه ای به احادیث طائفه مطلقا، چه آن هایی که یونس شرح داده و چه غیرش نگاه بکنیم. البته انصافش با تمام زحماتی که تا حالا فرض کنید خود من کشیدم یک چیز نزدیک ۷۰ درصد، ۷۵ درصد، فوقش ۸۰ درصد روایت را بتوانیم کنترل بکنیم. هنوز هم روایات نسبتا معتناهی است که از این کنترل علمی خارج است لکن این اساسش این است یعنی اساس این تفکر این است. یعنی اساسش این است که ما به جای این که رو به حجیت بیاوریم، حجیت یعنی آن صورت علمی و صورت ذهنی. حالا این صورت ذهنی ما دو جور

است، یک صورت ذهنی است که حاکی از واقع است که اسمش امارات است و یک صورت ذهنی است که بریده از واقع است اسمش اصول است. در مقابل این صورت ذهنی خود واقعیت است یعنی مجموعه شواهد تاریخی را جمع بکنیم که ما را مستقیم با واقع روبرو بکند، یک وقتی من با این آقایی که با همدیگر بحث می کردیم او به من گفت که این مطالب شما به درد مورخ می خورد یا فقیه؟ گفتم ما در حوزه مطرح کردیم، مورخ یعنی واقعیت، فقیه یعنی حجت. خب طبیعتا دنیای امروز در سطح آکادمیک و سطح دانشگاه ها زیر بار حجت نمی روند. طبیعتا همین طور است دیگه، آنی که الان مطرح می کنند واقعیت است.

حوزه های ما هم طبیعتا رو به حجت اند، یعنی طبیعتا دو تا جو مختلف روبرو هستیم لذا هم طبیعتا علوم می که در حوزه ها بررسی می شود صفت علم برای آن قائل نیستیم، سرّش یک مقدارش مال این است. به هر حال سعی ما بر این بوده که تا جایی که می توانیم با جمع شواهد تاریخی و جغرافیائی و با شواهد مختلف با متن واقعیت روبرو بشویم، مثل یونس ابن عبدالرحمن که یونس در حقیقت واقعیت را می گوید، می گوید من مستقیما از اصحاب امام صادق نوشتم حضرت رضا فرمودند که، نگفتند حجت، گفتند دروغ است، اصحاب ابوالخطاب برداشتند این احادیث دسّ و جعل و وضع و این کارها را کردند، اصولا کلا واقعیت ندارد و این کار را می شود کرد چون چند بار عرض کردم این بحث فهرستی که بنده مطرح کردم در حقیقت این روح تاریخ است یعنی آن روحی که حاکم بر این جریان و در زمان های مختلف آن واقعیت خودش را حفظ کرده، این کلمه روح حالا غیر از آن معنایی که ما می کنیم یک اصطلاح حتی در طب قدیم هم به عنوان، مثلا می گویند روح گل مثلا، چون گل حالتی دارد، گلی که انسان تازه می کند، گلی که خشک می شود، گلی که ممکن است از آن گلاب بگیرد، گلی که ممکن است از آن عطر بگیرد، گلی که امروزی ها در دستگاه می کنند اسپری درست می کنند، افشان می کنند. اینها می گویند در تمام این حالات یک واقعیتی در تمام این ها موجود است، اسم آن را روح می گذارند. مرادشان از روح این است یعنی شما این حوادث تاریخی را ولو مفردا نگاه بکنید، رجال حالت روح ندارد، جهات مختلف دارد که نمی خواهم وارد بشوم اما این بحث فهرستی چون به یک طائفه معین بر می گردد این در حقیقت روح طائفه را بررسی می کند، مثلا چرا حدیث در کتاب ابن ابی عمیر بود اما اصحاب بهش عمل نکردند، وقتی هم که نگاه می کنیم فرض کنید می بینیم حسن ابن محمد ابن سماعه واقفی را

نقل کرده، تصادفاً واقفیه بالاخص به قول مرحوم نجاشی کان یعاند فی الوقف. من سابقاً عرض کردم واقفیه به طور کلی دو جور بودند، عده ایشان نسبت به حضرت رضا احترام می گذاشتند، می گفتند فقیه است، عالم است، عالم آل محمد است لکن اشتباه می کند، خیال می کند پدرشان فوت کرده و یک عده ای هم بودند که خب دیگه من نمی خواهم بگویم، تلفظش برای ما مشکل است، الفاظ غیر مناسب را به حضرت رضا نسبت می دادند، اصطلاحاً این ها را واقفی های تندرو می گفتند یا معاند یا متعصب، این حسن ابن محمد ابن سماعه از این قبیل است. خب ایشان از کتاب ابن ابی عمیر نقل می کند. عرض کردیم از زمان علامه به بعد یک خطی در شیعه پیدا شد که این روایت را حذف کرد، قبل از علامه هم مثلاً مرحوم صدوق و قمی ها روایت ایشان را قبول نکردند. بعدها به عنوان این که اینها روایاتش موثق است قبول نکردند مثل صاحب مدارک، صاحب معالم، اینها به حدیث موثق مطلقاً عمل نمی کردند. علامه مختلف است. گاهی عمل می کند و یک نکته ای را هم سابقاً عرض کردم.

خب بعدها مثل آقای خوئی به روایت موثق عمل می کند، دقت می کنید؟ یعنی یک جریان تاریخی را که نگاه می کنیم این حالت این طوری دارد، هی عمل شده و عمل نشده و ما عرض کردیم نکته اساسی این نیست که بیاییم بحث بکنیم آیا این در کتاب ابن ابی عمیر هست یا نه؟ اینها بیشتر بحث را روی این بردند چون ثقه است از کتاب ابن ابی عمیر نقل می کند قابل اعتماد است. ما عرض کردیم بر فرض که فرض کنید در کتاب ابن ابی عمیر بوده، ابن ابی عمیر متوفای ۲۱۷، ۲۱۸ است، زمان حضرت جواد. خب اصحاب ائمه فیما بعد از امام هادی، از امام عسکری، حتی عده ای هم از امام حضرت مهدی سلام الله علیه استفتاء کردند، سوال کردند راجع به روایات پرسیدند، این این طور نیست که حالا ایشان ثقه بود کار تمام بشود، اصلاً بحث به نظر من یک زاویه غیر واقعی یا چون واقفی بود بگویم روایتش رد می شود، یا چون ثقه بود بگویم قبول می شود، من فکر می کنم مثل مرحوم صدوق راه بهتری رفته، راه قمی ها را من چند بار عرض کردم، تلقی مشایخ، این برایشان خیلی مهم بوده.

خب در مشایخ قم می بینند روایات ایشان و کتاب های ایشان مورد تلقی قرار نگرفته، اما خب ایشان به قول معروف ثقه است و تالیفات دارد و اثار علمی دارد و شاگردش حمید ابن زیاد از ایشان نقل می کند لذا ما می توانیم یک دسته بندی های کلی داشته باشیم، روایت

.....

عمار ساباطی، اینهایی که مرحوم یونس نگفته، روایات ابن فضال پدر، روایات ابن فضال پسر، روایات واقفی ها، واقفی ها از اولشان، بعید است مثل یونس از علی ابن، ممکن است روایت کرده باشد اما روی آن خیلی حساب کرده باشد فوق العاده بعید است. ما مثلاً کتابی که منسوب به امیرالمومنین بود که فیما بعد عده ای از علمای شیعه، حالا یا شیعه اثنی عشری یا زیدی یا اسماعیلی، به آن اعتماد کردند، به احادیث کتاب اعتماد کردند و اِلٰی آخره.

من حرفم این است که ما تقریباً الان در قرن پانزدهم مقدار زیادی می توانیم از همین راه و روشی را که مرحوم یونس ابن عبدالرحمن که به اصطلاح ما واقعیت است از این راه استفاده بکنیم یعنی مادام ممکن است با واقعیت روبرو بشویم بهتر از این است تا با حجیت سر و کار بزنیم. مسائلی مثل ترجیح، تخییر، الجمع مهما امکن، اینها همه فرع حجیت است اما مسائلی که می گوید نه اصولاً حق یکی بوده، یک مقدار زیادیش جعل شده، تحریف شده، البته مطلبی را که مرحوم یونس ابن عبدالرحمن به آن اشاره نکرده اختلاف نسخ است، ایشان فقط جعل را گفته. ما الان مقدار زیادی از مشکلات تعارض ما اختلاف نسخ است، در یک نسخه بوده و در یک نسخه نبوده، طبعاً یونس به این مشکل اشاره نکرده، این مشکلی است که ما الان به آن مراجعه می کنیم و کاملاً واضح است، اختلاف نسخ واضح است. یکی از عوامل مهم اختلافات همین است و لذا من همیشه عرض کردم ما الان در وضعی که داریم یعنی احادیث متعارض که در فقه روی آنها کار شده شاید هشتاد درصدش را نتوانیم به امام نسبت بدهیم، یعنی اختلافات مال بعد از امام است نه خود امام. مثلاً محمد ابن مسلم است، زراره است، یونس ابن عبدالرحمن است، اختلاف مال بعدی هاست اصلاً، به خود امام هم نسبت داده نمی شود. عرض کردیم در میان شیعه اولین کسی که روایات متعارض را در این حجم سنگین مطرح کرد مرحوم شیخ طوسی است و اولین کسی که اصولاً سبب تعارض شد هم باز خود شیخ طوسی است رحمه الله علیه یعنی ایشان روایاتی را که کلینی و صدوق حذف کرده بودند ایشان آوردند و سعی کردند جواب بدهند، خصوصاً به همین الجمع مهما امکن که خب خیلی از جواب هایش هم روشن نبود و عرض کردیم مشکل بزرگی که در بغداد پیدا شده بود این بود که کتاب های شیعه در اختیار اهل سنت بود. خب قدرت سیاسی پیدا کرده بودند، مثل همین زمان ما، الان بعد از همین جمهوری اسلامی در ایران کتاب های بسیار زیادی در نقد شیعه نوشته شد، خیلی زیاد چون یواش

یو اش علمای اهل سنت کتاب ها را پیدا کردند، مطالعه کردند، شروع به نقد و انتقاد کردند. همین حالت در هزار سال قبل در بغداد شد، این چیز جدیدی نیست، بلکه هزار و صد سال قبل. ۱۱۰۰ سال قبل در بغداد شد، مثلاً مرحوم شیخ طوسی در اول تهذیب از استادش مرحوم شیخ مفید نقل می کند، یک آقای را الشریف فلان، شریف یعنی سید، سید فلان، ایشان شیعه بود سنی شد اصلاً، از تشیع برگشت به خاطر اختلاف روایات اهل بیت. مرحوم شیخ طوسی نقل می کند یعنی اینها یک احساسی داشتند که باید این تعارض را بردارند، حالا اگر این تعارض را به این راه هایی که مثل یونس رفته یا اختلاف نسخ با اینها بر می داشتند می توانست خیلی تاثیرگذار باشد. دیگه من به همین مقدار اکتفا می کنم. یعنی بعبارة آخری اگر بخواهم واضح تر صحبت بکنم الان حتی خود آقای بروجردی در کتابشان یک بابی را در حجیت اخبار ثقات قرار می دهد. باب بعدیش را یک باب در باب ما یعالج به تعارض الروایات. این تفکری که من عرض کردم به عکس است، اولاً تعارض قائل نیست، اختلاف قائل است، چون تعارض این که هر دو در عرض هم باشند، فرع حجیت است، قائل به حجیت نیست. اختلاف هست، اول اختلاف باید حل بشود تا به حجیت برسد نه این که اول حجت است و بعد تعارض است. دو تا دیدگاه کاملاً متفاوت است، دقت کردید؟ اول باید اختلاف بین روایات را حل کرد، بعد از حل اختلاف آن وقت حجت معین می شود. این دیدگاهی را که من می خواهم بگویم این است. آقایان اول حجیت.

اهل سنت هم همین کار را کردند، این کاری را که آقایان ما انجام دادند همین کاری است که اهل سنت کردند، چیز تازه ای نیست، چون آن ها قائل به حجیت تبعیدی هستند، هر کسی قائل به حجیت تبعیدی شد اول حجیت را مطرح می کند و بعد تعارض را، چون اگر دو تا روایت مختلف باشند یکیش مثلاً خبر ثقة باشد و یکیش نباشد اصلاً می گوید تعارض نیست، تعارض بین ثقة و لا ثقة، حجت و لا حجت معنا ندارد لذا اول اثبات حجیت می کنند و بعد از اثبات حجیت متعرض تعارض و حل تعارض می شوند.

طبق این تصویری که ما خدمتتان عرض کردیم به عکس مطلب است. اول باید اختلاف را برداشت و تعارض هم نیست، اختلاف است، کلمه تعارض هم درست نیست، صحیحش اختلاف حدیثین است، بعد از این که اختلاف حدیثین برداشته شد حجت معین می شود، دقت کردید؟ حتی ممکن است هر دو هم حجت نباشند، بعد از تعارض آنها یا مثلاً ممکن است بگوید فعلاً شرایط در هر دو یک جور است

.....

که نمی توانیم قبول بکنیم، فرض کنید نتیجتاً به احتیاط برگردد. علی ای حال این فرق بین این دو مبنای کلی است و عرض کردیم مبانی اصحاب ما اساساً همان دومی است، اولی نبود، این مبنائی که در این جا الان آمده این در حقیقت از زمان شیخ قدس الله سره است و نکته اش را هم خدمتتان عرض کردیم.

یکی از حضار: بحث در اختلاف مستلزم بحث حجیت و عدم حجیت نیست؟

آیت الله مددی: نه، دو تا کلام نقل شده، می گویند یک کلامش درست نیست یا این کلامش نسخه اش باطل است، اختلاف هست اما حجیت نیست.

عرض کنیم بعد البته من چند مثال زدم یعنی مثالی که بود، بحث های ما در حدیث خیلی اوسع از این مثال هاست، لکن من عرض کردم اگر وارد آن بحث بشویم باید چند مدتی سر این بحث ها وارد بشویم و این بحث ها دیگه فعلاً به این مقدار بس است. بیشترش را باید داخل در فقه رفت و در ابواب مختلف، فقط هم فقه نیست، روایات عقاید هست، روایات اخلاق هست، حتی مکروهات و مستحبات، همین که مثلاً می گویند ایستاده آب بخورید مکروه است، مثلاً یک روایت دارد ایستاده آب خوردن مکروه است، یک روایت دارد که نه در شب مکروه است. در روز مکروه نیست، اصحاب حمل مطلق بر مقید کردند، می دانید دیگه بحث های اصولی را! حالا آن روایت اصلاً قابل قبول هست یا نیست؟ این بحث های مفردات را بخواهیم وارد بشویم خیلی طول می کشید. اجمالاً را عرض کردم توضیحاتش باید در فقه داده بشود.

من گفتم ۲۳ و ۲۴، در این کتاب ۲۲ و ۲۳ بود که من امروز اشتباهاً ۲۶ را نگاه کردم. من خیال کردم ۲۴ و ۲۵ را خواندیم. حالا ۲۴ و ۲۵ چون یک حدیث واحدی از حضرت موسی ابن جعفر است، یک نوشتاری است که به ایشان نسبت داده شده، این را برای فردا بگذاریم، حدیث ۲۶ این باب از کتاب وسائل نقل کردند، البته عرض کردم این جلد جامع الاحادیث زمان خود آقای بروجرودی چاپ شده، در آن زمان هم غیر از وسائل راهی نبود، البته ایشان شاید آقای بروجرودی دقت نفرمودند، در بحار هم آمده، من چند بار عرض

کردم چون بحار در این جلدی که چاپ جدید هست جلد دومش یک بابی در باب علاج تعارض دارد، آن جا دارد، این روایت را آن جا هم دارد اما ایشان از نسخه و سائل نقل کرده است.

سعید ابن هبة الله الراوندي، همین که قبر ایشان در صحن حضرت معصومه است، قبر بلندی است. عرض کردیم از علمای راوندی ما یکی ایشان خیلی معروف است که به اصطلاح قبرش هم این جاست، اهل راوند کاشان بوده، سعید ابن هبة الله و کتاب های فراوانی دارد، انصافا هم مرد دقیق النظری است، انصافا مرد قابل اعتمادی است و از مثل خط مرحوم سید مرتضی است، ایشان قائل به حجیت خبر نیست لذا این که ایشان می گوید فی رسالته التی الف فی احوال احادیث اصحابنا و اثبات صحتها را ما نمی فهمیم، رساله چیست، چون خود ایشان اصلا قائل به حجیت خبر نیست، اثبات صحتها، اثبات صحتها این مال کسانی است که قائل به حجیت خبرند که می گوید این خبر صحیح است، مرحوم راوندی، مرحوم امین الاسلام طبرسی صاحب کتاب مجمع ال بیان، مرحوم آن طبرسی دیگه، مرحوم صاحب احتجاج، حتی این کتابی هست به نام النقض، مال آن عبدالجلیل قزوینی رازی نوشته، ایشان هم قائل به حجیت خبر نیست. اصلا این خط وسط که خط مفسرین و متکلمین است و عده ای از فقهایشان مثل مرحوم ابن ادریس، مراد من از خط وسط از زمان شیخ طوسی تا علامه است، تا محقق حلی. این خط وسط غالبا قائل به حجیت خبر نیستند، مثل ابن ادریس، مثل همین کتاب غنیة ابن زهره، ایشان هم قائل به حجیت خبر نیست. خود مرحوم راوندی قائل به حجیت خبر نیست، یک سید ابوالرضای راوندی داریم که آن سید است، این شیخ است و آن سید است. آن هم مرد ملایی است، آن هم شرح حال خاصی دارد که حالا دیگه واردش نمی شویم.

ایشان نوشته که فی رسالته التی الفها.

ببینید الذریعة اسم این رساله را آورده، رساله فی احوال احادیث اصحابنا، چون من نشد مراجعه بکنم.

عرض کردم یا در این وسائل چاپ قدیم است یعنی چاپ مرحوم ربانی، البته این قسمت را آقای ربانی چاپ نکرده، این جلد ۱۸ وسائل را مرحوم آقای ربانی تصحیح نکردند. آقای دیگری تصحیح کردند.

و در بحار هم آمده، به نظرم در بحار دارد فی رساله الفقها، در یکیش دارد فی رساله الفقهاء و در یکیش دارد فی رساله الفها، ظاهرا همین الفها درست باشد، رساله الفقها معنا ندارد. علی ای حال به نظرم در بحار نگاه نکنید، در جلد دوی بحار به نظرم رساله الفقها اسمش را برده و این جا عده ای از این آقایان معاصر ما که مفصلا در تعارض نوشتند راجع به این بحث کردند که اولاً طریق شیخ حر به این کتاب ایشان مجهول است، روشن نیست، البته اصطلاحاً این زمان زمانی نبود که خیلی طریق بخواهد. حالا من بعد توضیح می دهم. اصطلاحاً زمان مشایخ است، زمان مشایخ خیلی دنبال طریق نبودند، زمان روات اگر در جنبه روات باشد و شیوخ باشند خیلی دنبال روایت نبودند. علی ای حال مشکل ترش این است که در کتب اصحاب چنین رساله ای را به ایشان نسبت ندادند. مشکل این کار این است و لذا آقایان بحث کردند که مرحوم صاحب وسائل یا صاحب بحار این رساله راوندی را از کجا گرفتند و من سابقاً هم توضیح دادم اولین کسی که از این رساله نام برده این دو بزرگوار نیستند، مرحوم ملا محمد امین استرآبادی در فوائد مدنیه اسم برده، اصلاً این احادیث در فوائد مدنیه آمده است. قبل از ایشان هم نداریم. فوائد مدنیه اوائل قرن یازدهم است، به نظرم ۱۳۳ وفات ایشان است. مرحوم مجلسی ۱۱۰۴ است، علی ای حال این دو بزرگوار دو تا اخباری ما هم از کتاب ملا محمد امین گرفتند، جایی هم این رساله به ایشان نسبت داده نشده است یعنی جزء آثار ایشان نیست، نسخه خطی هم که ندارد، چنین رساله ای به ایشان نسبت داده نشده.

ملا محمد امین استرآبادی هم واقعا فرد ملایی است و نمی شود انکار کرد لکن چون در مدینه و مکه بوده، جار الله بوده، کسی که یک سال در مکه می مانده بهش جار الله می گفتند، همسایه خدا. چون ایشان در مکه و مدینه بوده فوائد مکیه و فوائد مدنیه نوشته فعلاً نمی دانیم در آن جا پیش بعضی از شیعه ها این کتاب را دیده، کجا دیده، پیش چه کسی دیده است. ایشان مرد ملا و مطلعی است اما حالا این نسخه را اشتباه کرده، مال ایشان بوده یا نبوده، فعلاً ما نسبت چنین رساله ای را به قطب راوندی نمی توانیم بدهیم، الان برای ما مشکل دارد. سند خیلی مهم نیست، طریق ملا محمد امین استرآبادی به ایشان مهم نیست اما فعلاً شاهد روشنی اصل این مطلب ندارد که اصلاً قطب راوندی رساله این طوری داشته باشد، از آن ور هم با قطب نمی خورد، چون دارد فی احوال احادیث اصحابنا و فی اثبات صحتها، ایشان قائل به حجیت خبر نیست که اثبات صحتها بگوید. اصلاً ایشان خط سید مرتضی را دارد، عرض کردیم این سه تا خط

همیشه در ذهنتان باشد، یک خطی که صحت تعبدی و حجیت تعبدی قائل است، یک خطی که قائل به حجیت با شواهد است، یک خطی که اصلا حجیت را قائل نیست، حتی اگر خبری باشد که در کتاب مشهوری باشد، در کافی باشد، در فقیه باشد، اصحاب هم بهش عمل کرده باشند باز هم خبر حجت نیست، آنچه که پیش اینها مهم است مضمون خبر و این که این مضمون متلقا به قبول است یا نه؟ عمده این است و لذا عرض کردیم کسانی که در این خطند حتی اینها به متن خبر هم کاری ندارند نه به صدور خبر. به متنش هم کاری ندارند. چون یک بحث خیلی مهمی راجع به بحث متن و بررسی متن است، کسانی که قائل به حجیت تعبدی هستند، آن ها دنبال متن می روند اما کسانی که اصلا قائل به حجیت نیستند آنها اصلا به متن کاری ندارند. نه به صدور کار دارند چون عرض کردیم ما حدیث را از سه جهت بررسی می کنیم: صدور، متن و مضمون. مرحوم شیخ نوشتند صدور، جهت صدور و دلالت. حالا ما عوضش کردیم. البته مرحوم شیخ ابتدائاً نوشتند، نائینی و آقای خوئی و ... همه شان نوشتند. صدور، جهت صدور و دلالت. ما عرض کردیم صدور، متن و مضمون. کاری به دلالت نداریم. آنی که از خبر استفاده می شود مثل حرمت و وجوب، و عرض کردیم فقهایی ما بیشتر یعنی روی مضمون بیشتر کار کردند چون وضع شیعه جوری بوده که تلقی، کسانی که دنبال تلقی رفتند بیشتر روی مضمون کار کردند، نه روی متن و نه روی صدور.

علی ای حال مرحوم قطب راوندی قائل به حجیت خبر نیست، من نمی فهمم اثبات صحتها، این را هم نفهمیدیم. اصلا رساله ای را که مرحوم ملا محمد امین استرآبادی از ایشان نقل می کند این کجاست.

عن محمد و علی ابنی علی ابن عبدالصمد، باز این جا هم بعضی ها بحث کردند که این یعنی چه؟ علی ابن علی ابن عبدالصمد است یا چیست؟ توجه نکردند که اصولا مرحوم علی ابن عبدالصمد، به نظرم نیشابوری است، ایشان دو تا پسر دارد، یکیش به اسم خودش است و یکیش به اسم محمد است. محمد و علی، و اینها از مشایخ و اساتید این راوندی هستند.

عن ابیهما عن علی ابن عبدالصمد، به نظرم علی ابن عبدالصمد تمیمی باشد، مرحوم آقا شیخ بزرگ در طبقات شیعه اسمش را آورده و اینها به اصطلاح همین که عرض کردم اینها سلسله مشایخ اند. سلسله مشایخ وقتی که دیگه کتابها مشهور بود و عنوان داشت اینها برای

اتصال سند بیشتر مطرح بود. ما یک سلسله روایات داریم و یک سلسله مشایخ داریم و یک سلسله وسط هم داریم. فرض کنید مثلاً علی ابن ابراهیم عن ابیه عن حماد عن حریر، عن زراره عن ابی جعفر مثلاً، خود زراره و حریر و حماد اینها سلسله روایات اند. ابراهیم تقریباً وسط است، مابین مشایخ و روایات است. پسرش جزء مشایخ است. دیگه بعد می آید مرحوم کلینی، بعد می آید مثلاً فرض کنید سعدابن عبدالله و دیگران. همه اینها جزء رتبه مشایخ اند، دقت می فرمایید؟ آن وقت بین صدوق و بین قطب راوندی قطعاً رشته رشته‌ی مشایخ است و عرض کردیم در میان علمای اهل سنت روی مشایخ کم کار کردند، بیشترین کار را همیشه روی روایات می برند، دقت بفرمایید! این خودش یک اصطلاحی است. دیگه مشایخ مستغنی از توثیق اند لکن در بین علمای شیعه این خیلی مطرح نشده است. عرض کردیم اولین کسی را که من خبر دارم در شیعه مطرح کرده شهید ثانی در درایه است، شهید ثانی این را مطرح می کند که مشایخ احتیاج به توثیق ندارند. مستغنون عن التوثیق، این که مشایخ بی نیاز از توثیق اند، این از زمان شهید ثانی مطرح شده و هنوز هم مشهورتر بین اصحاب همین است، البته یکی از مقدمات معجم مرحوم استاد هم همین است، ایشان قبول نفرمودند. مرحوم استاد قبول نکردند که مشایخ مستغنی از توثیق باشند، مشایخ هم توثیق می خواهند و ما راجع به این مطلب جداگانه صحبت کردیم. این مسئله بیشتر اشکالات صغری دارد تا اشکالات کبری، دیگه وارد بحثش نمی شوم. حق با مرحوم شهید ثانی است، مشایخی که معروف به مشیخه هستند، چون یک مشکلی که پیدا شده، مثلاً حالا من سریع بخواهم رد بشوم فرض کنید شیخ صدوق را، فرض کنید ادعا می کند استادش شیخ صدوق است، شیخ از شیخ صدوق است، جزء مشایخ ایشان است پس توثیق شده است. یک مشکل کار این است، ببینید ما حتی به لغت آمار و با واقعیت آمار صحبت بکنیم. شیخ صدوق مجموعاً در مجموعه کتبش حدود ۲۴۰ یا ۲۳۰، ۲۲۵ استاد را نام می برد، شیخ را نام می برد. این مرحوم آقای ربانی نسبت به کارهای قدیم یک مقدمه ای بر معانی الاخبار صدوق نوشته، ایشان یکی یکی نام برده. ۲۴۳ است، من اجمالاً نگاه کردم نه با دقت، تکرار دارد لذا خود من هم احتمالاً اخیراً هم کارهای خاصی شده باشد که من خبر ندارم. البته یک مقدار مشایخ ایشان را مرحوم حاجی نوری در مستدرک دارد و دیگران هم دارند. خدمتان عرض کردم که این مطلب که ما بیابیم توثیق را زیاد بکنیم، به جای این که فقط به خبر عمل بکنیم چون عرض کردم یک مشکل این شد که علامه آمد گفت مثلاً فلان ثقة، بعد ها

آمدند گفتند که خبر ضعیف است و لکن اصحاب عمل کرده قبول می کنیم، این شد مبدأ، بعد اخباری ها آمدند گفتند این حرف را قبول نمی کنیم. کل اخبار را عمل می کنیم. لکن اصل مطلب درست بود یعنی اصل مطلب این بود که علامه روی مصادر و منابعی که ما داشتیم توثیق محدود بود یعنی نجاشی و رجال شیخ و کشی و اینها، خیلی توثیق محدود است. انصافا عرض کردم مقداری که علامه توثیق کرده با واقعیت روایات ما نمی سازد، این واقعیتی است. حالا آن اهانت های اخباری ها را به ایشان نمی کنیم اما این واقعیتی است که نمی شود انکار کرد یعنی این مطلب را اگر بخواهیم با کتاب خلاصه علامه روایات اهل بیت را بررسی بکنیم انصافا ضعیف است، نمی شود انکار کرد، جای انکار ندارد، کسی که با حدیث آشنا بشود می داند چون منابع اولیه ما در توثیق کم است، اشکال سر علامه است، ما هم بخواهیم همین کار را بکنیم همان نتیجه علامه است لذا عرض کردیم بعد از علامه آمدند گفتند خبر صحیح و ضعیف، لکن اصحاب عمل کردند قبول بکنیم، این راه را رفتند و انصافا هم این راه اجمالا خوب است، نمی خواهیم انکار بکنیم. آقای خوئی منکر این راه شدند، مثل آقای خوئی و مثل صاحب مدارک منکر این راه شدند.

یکی از حضار: همین بحث فهرست مشایخ می شود دیگه.

آیت الله مددی: دیگه حالا چکار بکنیم بحثی است که ما در قرن پانزدهم می خواهیم انجام بدهیم.

عرض کردیم این اخباری ها گفتند همه اش درست است، همه اینهایی که در کتب مشهوره است. خب این را هم نمی شود قبول کرد. انصافا این هم قابل قبول نیست. نمی شود زیر بار این حرف رفت، نه آن حرف علامه به آن محدودیت.

ببینید از قرن هشتم که آمدند به تنقیح حدیث و به رجالی پرداختند با مشکل برخورد کردند. یک حل مشکل این شد که عمل را معیار قرار بدهیم. یک حل مشکل این شد که همه را قبول بکنیم، اینها هیچ کدام مشکل را حل نمی کند. آن عمل باز یک مقداری با واقعیت نزدیک تر است، راه اخباری ها خیلی، راه علامه هم با واقعیت نمی سازد.

عرض کردیم از قرن دوازدهم مرحوم وحید بهبهانی یک راه جدیدی را باز کرد، بیایم دایره توثیق را باز بکنیم نه عمل را، عرض کردم چون منابع توثیق ما هم کم است، خب بیایم راه های دیگری هم برای توثیق پیدا بکنیم، مثلا روایت ابن ابی عمیر، روایت اجلاء، یکی

از این راه ها استاد صدوق بودن است، یکیش مثلا استاد نجاشی بودن، ما حدود هفت تا، هشت تا استاد از مرحوم کلینی صاحب کافی داریم که اینها را نمی شناسیم، هفت هشت تا هستند که اینها را نمی شناسیم، بگویم چون استاد کلینی است ثقه است، ببینید این راه های جدیدی بود که اسمش را توثیقات عامه گذاشتند، الان اسمش شده توثیقات عامه. این راه را ابتدائش را وحید بهبهانی شروع کرد، این هم اجمالا حرف بدی نیست، آقای خوئی هم یک مقداری در مقدمات معجم تاکیدشان روی این است و زیاد نوشتند، بعد از این جریان، خود مرحوم حاجی نوری این راه را اجمالا قبول دارد. صاحب وسائل قبول دارد. صاحب وسائل که بیشتر عمل را قبول دارد، آن که اخباری است و از خط خارج است.

آن وقت یکی از آنها هم استاد صدوق بودن است. ببینید من همین را می خواهم بگویم، به مجرد این که صدوق روایت بکند شیخ نمی شود، مشکل سر این است. غالبا شیخشان در حد نسخه نیست. ببینید ما الان مشایخ صدوق را که نگاه می کنیم یک آمار نسبی حدود ۲۴۰ تا، البته من یادم می آید بعضی جاها خودم در مشایخ صدوق نگاه می کردم در این آمار آقای ربانی نیاورده، اگر اشتباه نکرده باشم. خود من که مراجعه می کردم در آمار ایشان نیست فرض کنید ۲۴۰ تا، ۲۳۰ تا، حالا به قول امروزی ها با لغت آمار صحبت بکنیم.. از این آمار حدود هفت تا، هشت تا جزء مشاهیرند، مثل پدر صدوق، مثل ابن الولید، دقت می کنید چی می خواهم بگویم؟ حدود هفت هشت تا، حدود ده پانزده هم مثل محمد ابن موسی متوکل را می شود درست کرد، مثلا محمد ابن علی از این ور آن ور درست می شود، این هم ده پانزده تا. آن وقت ببینید نسبت چقدر می شود؟ ۲۱۵ نفرش بالمره مجهولند، یعنی بالمره اصطلاح من مراد من از مجهول مطلق این اصطلاح بنده است، اسمشان در هیچ کتابی و در هیچ مصدري نیامده است که حتی ممکن است خدای نکرده شک در وجود خارجیشان بکنیم که اصلا اینها وجود خارجی دارند یا وجود خارجی ندارند، بالمره مجهولند، نسبت روشن بشود، از ۲۴۰ تا، حدود ۷ تا، ۸ تا جزء مشایخ بزرگند، حدود ۱۵ تا را به زحمت مثل محمد ابن موسی متوکل است. لذا اشکال آقای خوئی اگر اشکال صغروی بود بهتر بود تا اشکال کبروی، آن که معیار است، مثلا نجاشی می گوید شیخ اصحابنا، این بله اگر نجاشی گفت شیخ قابل حساب است، اما این که صدوق از او نقل بکند نه، باز مثلا بعضی ها آمدند گفتند صدوق از او نقل کرده و رضی الله عنه هم گفته است،

رضی الله عنه چه ربطی به توثیق و وثاقت دارد، خدا رحمتش کند، این خدا رحمتش کند چه ربطی به وثاقت دارد؟ عرض کردیم رضی الله عنه ای که من خودم مراجعه کردم روی مشایخی است که شیعه هستند، روی مشایخ شیعه رضی الله عنه می گوید ولی سنی ها را نمی گوید چون ایشان از سنی ها زیاد نقل می کند. آن چه که من خودم مراجعه کردم و دقت کردم مثلا ایشان از بخاری و اینها هم حدیث نقل می کند، چون نمی رفته پیش آنها، آن زمانی که ایشان است دوران طلایی حدیث اهل سنت است، ایشان نمی رفته و مناسب خودش نمی دانسته که پیش مشایخ اهل سنت حاضر بشود. خوب دقت بکنید! ظاهرا به این دهات می رفته و یک شیخکی پیدا می کرده که اتصال سند به بخاری پیدا بکند. همین مقدار اتصال سند لذا خیلی از احادیثی را هم که ایشان می آورد یا سندا یا متنا با کتب اهل سنت فرق می کند، دیگه حالا یک شرح طولانی دارد لذا به ذهن ما آن طور که با واقعیت مشایخ ایشان روبرو شدیم رضی الله عنه پیش از تشیع چیزی از توش در نمی آید، وثاقت از توش در نمی آید. از ایشان از کسی نقل بکند. ایشان در جایی دارد که فلانی نقل می کند کان انصب من رایت، خیلی ناصبی بود، من از این ناصبی تر ندیدم، کان يقول اللهم صلّ علی محمد فردا، اصلا طوری که حتی آل هم داخل نشود، من از این ناصبی تر ندیدم که یک حدیثی در فضل اهل بیت از ایشان نقل می کند، آقای خوئی اسمش را بردند و در مقدمه معجم دارند. علی ای حال انصافا این مطلب که هست، این مشایخ احتیاج به توثیق ندارند. صحبت های دیگری هم هست که جایش این جا نیست.

من اقلا این حدیث را بخوانم، عن ابی البرکات علی ابن الحسین جوری، ایشان را هم نمی شناسیم جز این که در همین رتبه مشایخ است.

عن ابی جعفر ابن بابویه، البته این حدیث کلا در آثار ابن بابویه نیست.

بعد عن سعد ابن عبدالله عن ابیه، پدر ایشان صدوق پدر.

سعد ابن عبدالله عن ایوب ابن نوح.

من تمام این مقدمات را که گفتم خوب دقت بکنید، احتمال دارد این اصلاً حدیث از یک نسخه ابن ابی عمیر باشد، یک نسخه ابن ابی عمیر که از طریق صدوق است، احتمال دارد از کتب صدوق باشد، آن وقت ایوب ابن نوح خیلی نسخه مشهوری از ابن ابی عمیر ندارد. عن عبدالرحمن ابن ابی عبدالله، حدیث صحیح است، به استثنای بحث مشایخش، مشایخ را کنار بگذارید حدیث صحیح است: قال قال الصادق علیه السلام إذا ورد علیکم، ببینید حدیثان مختلفان، نگفت متعارضان، مختلفان فاعرضوهما علی کتاب الله فما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فردوه، فإن لم تجدوهما فی کتاب الله فاعرضوهما علی اخبار العامة فما وافق اخبارا فذروه، و ما خالف اخبارهم فخذوه.

این خیلی همچنین مرتب است، به بقیه احادیث علاجیه نمی خورد. این حدیث چون از صدوق به بعد سندش صحیح است، یکی از اخبار علاجیه است که ترتیب دارد. اول موافقت کتاب و بعد هم مخالفت عامه. لکن عرض کردم هیچ شاهی ما از این حدیث نداریم. از آن کتاب هم نداریم. اصلاً کتاب مرحوم راوندی هیچ شاهی از آن نداریم. از صدوق هم چنین شاهی را نداریم. از ابن ابی عمیر هم چنین شاهی را نداریم. از امام صادق هم چنین شاهی را نداریم. خب چنین احادیثی را طرح کردن و مطرح کردن قابل مطرح نیست.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين